

گردند که مگر عورتی از اهل حرم میرزا میروند و هیچ متعرض نشدند و میرزا با اسب و زین از آب گذشته خود را بآن راجه رسانید و از آنجا تنها برقی پوشیده و جلوداری همراه گرفته بیدر قی (+) کسان راجه در نواحی موضع گهری برکنار آب بهنگ رسیده شبی بجائی فرود آمد و آن موضع چون بقرب سلطان پور نشستهگاه سلطان آدم کهکمر بسته گروهی قلعه رهناس واقع است کسی بعسلطان آدم رفته خبر کرد که مغول زنی تنها با یلک جلودار در فلان موضع منزل ساخته صبح میخواست که راهی شود سلطان آدم گمان فرستاده و تفحص احوال نموده آمده میرزا را دید و میرزا از وی عهد و قول باسحاح گرفته تا ادرا بماوای و مسکن رساند سلطان آدم قبول کرد و عربضه نوشته به محمد همایون پادشاه که دران نزدیکی آمده بودند فرستاد و التماس جان بخشی بمیرزا نمود پادشاه فرمانی حسب سوال او نوشته فرستاد تا آخر حال بعد از دو حال باز میرزا را گرفته نیشتر در چشم او زده رخصت مکه معظمه فرمودند و نیشتر تاریخ این واقعه شد و این قضایا چون در تاریخ اکبر نامه و نظامی به تفصیل مذکور است و اینجا تقریبی بود بر همین قدر اختصار نموده آمد و از جمله وقایعی که در عهد اعلیم شاه روی داده واقعه شاه محمد دهلوی بود و مجمل این قضیه آنکه این شاه محمد در عهد شیرشاه از ولایت بهندوستان آمده خود را هیک میگرفت و مردم را در میادش الدکی تروان بود و بردوش اکابر و مشایخ

میزبست و دعوت اسما میدانست و خالی از شیکه نبود • نظم •
 ز شیخان آنچه می باید کرامات و مقامات امت
 و ز ایشان آنچه می دیدیم شطحیات و طامات امت

و باوجود این شیرشاه را برو گمان ولایت بود اعلیم شاه نیز از زمان
 شاهزادگی باز اعتقادی عظیم نسبت بار داشت و در خدمت او
 رفته چنانچه سلوک را رسم می باشد تقاول سلطنت میگرفت و از
 حسن ظنی که او را بود کفش او بر میداشت میگویند که روزی سبد
 خربزه نزد شاه محمد آورده بودند در همان ساعت اعلیم شاه رسید
 او اشارت بسلیم شاه کرده گفت همین سبد را چتر پادشاهی اعتبار
 کرده بدو دادیم برخیز و بر سر بنده و برو اعلیم شاه آن را بی استنکاف
 برداشت و از برای خود فال نیکوزد و رفت • بیت •

چه نیکو بود فال فرخ زدن • نه بر رخ زدن بلکه شه رخ زدن
 و در آخر حال او را اینمعنی گران نمود چنانکه همیشه تر^(۲) بود
 بهر تقدیر چون اعلیم شاه به سلطنت رسید در عهد او دو میدی
 عالی نسبی مرتضی پاکیزه روزگاری و جبهی خوش خلقی که یکی
 امیر طالب نام داشت که خادم بود دیگری میر شمس الدین که
 مخدوم و برادرزاده او بود از ولایت عراق در پنجاب باردوی اعلیم
 شاه رسیده بدلهی آمدند و در محله از محلات شهر منزل گرفته
 مرجع خواص و عوام بودند میر ابوطالب در وادی طبابت
 آنچنان بد بیضا داشت که اکثر مرضی بعلاج او شفا می یافتند و نذر

و نیاز بسیار ازین رهگذر قطع نظر از فتوحات در نظرش می آوردند و شهرت چنان یافته بود که ایشان نگین مرتضی رضی الله عنه با خود داشتند و از خصایص آن این بود که هر که مشکوک ایستاده بودی در مقابله آن نگین درست نمی توانست دید و الله اعلم و بجهت سابقه معرفتی که بشاه محمد داشتند از خواست که مبیعه خود را به برادرزاده میر ابو طالب بدهد ایشان اقدام بر قبول این معنی نکردند و مردم را بدگمانی در نسبت او بیشتر روی نمود و گفت و گوئی در اکبر و اصغر پدید آمد و شاه محمد این دو عزیز الوجود را درون حویلی خویش طلبیده بجای محفوظ نگاهداشت و بخدمت ایشان تعهد می نمود چون چندی برین گذشت شبی جماعه مسلح از بالاخانه او در آمده پدر و پسر را که هر دو بنماز تهجد مشغول بودند شهید ساخته بدر رفتند و صباح حاکم شهر آمده صورت حال را از شاه محمد استفسار نموده او انکاری پاک آورده گفت که مرا ازین حال و قوفی نیست و نمیدانم که قاتلان چه کسان بودند و محضری بمهر اکبر در خدمت کرده درین باب مصحوب عریضه نزد املیم شاه درین مقام فرستاد و املیم شاه مخدوم الملک ملا عبد الله سلطان پوری را که شیخ الامام و صدر الصدور بود برای تحقیق این قضیه بدلهلی فرستاد و فرامین برای احضار اعیان علمای آن عصر مثل میان حاتم سنبلی و میان جمال خان مفتی و دیگران باطراف فرستاد و تا در ماه پیش این معرکه در میان بود و بعد از بحث و تفتیش بسیار بقیاس و قرینه معلوم شد که قاتلان گماشته شاه محمد بودند و صورت حال را معروض املیم شاه داشتند

و پیش از آنکه جواب آید شاه محمد که از آن عزت باین خواری
رسیده بود تاب کشاکش نیاورده فی الحال خون کم کرد و بالای آن
جغرات خورد و ننگ رحمت وجود برد و غیر این هم میگویند و بر
عالمیان واضح گردید که آن همه ریاضات و مجاهدات برای رپو و ریا
بود نه برای خدا - ترک دنیا للدنیا • رباعی •

یک چند زبان خود چو شمشیر کنی • تا همچو مگس را صفت شبر کنی
انبان دروغ را زیر زیر کنی • تا یک شکم گرمند را شیر کنی
و این واقعه در سنه ۹۵۴ و پنجاه و شش (۹۵۴) روی نمود و دیگر
واقعه شیخ علایی مهدی بیانه بود که نزدیک امت بواقعه
میدسی مواء که در زمان سلطان جلال الدین فیروز شاه گذشت
بلکه *حفظو الذعلی بالافعل* باین مطابق امت و شرح این حال
بطریق اجمال آنکه پدر شیخ علایی مذکور حسن نام دارد که از
مشایخ کبار دیار بنگاله است او و برادر خوردش شیخ نصر الله که
از فحول علما بود از بنگاله بزیارت مکه معظمه رسیده و از آنجا بیفتد
آمده در خطه بیانه رحل امامت انداختند و *جاء نصر الله و الفتح* -
تاریخ آن سال یافتند و برادر بزرگ بارشاد و هدایت و خورد بفتوی
و درس علوم دین قیام داشت و شیخ علایی که ارشد اولاد شیخ
و از عهد صبا اثر نجابت و صلاح و سیمای شهاب نشأ فی عبادت
الله و سنه رسول الله صلی الله علیه و سلم بر لوح پیداشانی او عیان
بود در ملازمت پدر بزرگوار کسب علوم ظاهری و باطنی و تهذیب
اخلاق و سیر و سلوک می نمود و در اندک مدت کتب متداوله را
بصورت حدت طبع و ذکا و صفای فطرت مطالعه کرده بتدریس

و اناده مشغول شد * رباعی *

تحصیل درام باید و رنج طلب
 پیوسته بروز بحث و تکرار شب
 تقوی و ریاضات و عبادات و ادب
 بی این همه تحصیل محال است و عجب

و بعد از وفات والد ماجد ترک گفت رگوی رسمی و اشتغال باین
 نقوش و همی گفته و بر جاده طاعت و منهج ریاضت و مجاهدت
 مشیخت استمرار و استمرار گرفته طالبان راه را ارشاد و تلقین
 مینمود ولیکن هنوز بقیه از آثار نفس داشت و بموجب - آخر ما
 یخرج عن رؤس الصدیقین هب الجاه - بر ابنای جنس تفرقی
 جمعه نمی خواست که شیخی دیگر دران شهر باوی شرکت مکانی
 داشته باشد تا آنکه در روز عید مقتدائی را از مشایخ مترجمه متصونه
 و متعشغه از غایت غبطه و غیرت از صحفه فرود آورده شکستی عظیم
 بحال او رسانید و کوس شیخی بانفرد میزد و برادران دیگر که بحسب
 من و اعتبار ازو بزرگ تر بودند نیز اطاعت او نموده بآن مباحثات
 مینمودند درین اثنا میان عبد الله نیازی امغان که اولاً از خلفای
 نامدار شیخ ملیم چشتی فتحپوری بود و بالآخره برخصت او
 بزیارت مکه معظمه رفته و سلوک اطوار مختلفه کرده و بمیر سید
 محمد جونپوری قدس الله هره العزیز که دعوی مهدی موعود کرده
 بود گرویده و طریقه مهدویت گزیده از سفر حجاز آمده در بیان توطن
 نمود و در گوشه باغی از آبادانی دور تر بکنار حوض مسکن ساخته
 آب بر سر خود میکشید و چون وقت نماز میرسید بعضی از کاهبان

و هیزم کشان و آبکشان را که گذر دران مقام می افتاد جمع کرده
اقامت نماز جماعت را لازم میداشت بمثابه که اگر کسی را مایل
بجماعت نمی یافت پُلّی چند باو داده ترغیب نموده ثواب
جماعت از دست نمیداد و شیخ علّامی چون روش او را دید بسیار
خوش کرد و باصحاب خویش گفت که دین و ایمان اینست که میان
عبد الله نیازی دارد و زوشی که ما گرفتار آنیم جز بت پرستی
و زنا داری نیست

• رباعی •

تایک سرموی از تو هستی باقی است
اندیشه کار بت پرستی باقی است
گفتی بت و زنا را شکستم رحتم
این بت که ز پندار پرستی باقی است

و طریقه آبا و اجداد خود را ترک داده دکان مشیخت و مقتدائی
را برهم زده و پا بر سر پندار و غرور نهاده در پی استرضای غربای
خویش گشت و بطریق فروتنی و خواری کفش پیش پای
جماعت که ایشان را سابق آزرده بود می نهاد و مدد معاش و لنگر
و خانقاه گذاشته و ادبی ترک و تجرید پیش گرفته آنچه اعیان
دنیوی تا کتب هم که داعست همه را بر فقرا ایثار کرد و با حالیه
خویش گفت که مرا درد طلب حق گریبان گیر گشته اگر بر فقر و
فاقه صبر میتوانی کرد همراه من باش بهم الله و گرنه حصه خود
ازین اموال بر آور و زمام اختیار بر دست خود بگیر و برو • ع •

داری هر ما و گرنه دور از بر ما

او خود برین شیوه ایّان رضا داشت • بیت •

کار دین بعضی زنان شاید به از مردان کنند

در دلیری شیر ماده بهتر از شیر نر است

و در جوار میان عبد الله آمده ازو بطریق پاحس انفاص تلقین ذکر
بروشی که میان این طایفه مقرر است گرفت و معانی قرآنی و نکات
و دقائق و حقایق آن بآسانی بر مکشوف گشت و جمعی کثیر از
احباب و اصحاب که باوی جهت اتحاد و اعتقاد داشتند بعضی
مجرد و بعضی متاهل صحبت او را بجان اختیار کرده راه سلوک را
بقدم توکل سپرده میداد خانه دار مردم بی کسب و تجارت و زراعت
و حرفت دیگر بهر می بردند و هرگاه چیزی از غیب میرسید قسمت
بر رؤس افراد بطریق سویت و عدالت میکردند و فرمای کریمه رجال
لَا تُلْهِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ - را شعار خود ساخته اگر از گرهنگی
می مردند هم دم نمی زدند و اگر کسی ترک عزیمت بموجب
قرارداد ایشان داده کمی میکرد البته ده یک در راه خدای تعالی
صرف می نمود و دو وقت بعد از نماز فجر و نماز دیگر صغار و کبار
دران دایره جمع آمده بیان قرآن می شنیدند و شیخ علائی را نفس
گیرائی موثر چنان بود که در وقت تفسیر قرآن مجید از هر کسی
که می شنید اکثری خود دست از کاروبار دنیوی باز داشته آن
صحبت اختیار میکردند و ترک خانمان و عیال و اطفال نموده و
بر شدت فقر و فاقه و مجاهده صبر کرده دیگر پیرامون کسب و کار
خود نمی گشتند و اگر آن همت نمی بود لااقل توبه از معاصی
و ملامتی و مذاهبی خود هیچ جا نرفته بود بسیاری را خود چنان
دیده شد که شب از لوازم خانه و ظروف و آلات طبخ را حتی از

نمک و آرد و آب هم خالی ساخته سرنگون می ماندند و هیچ چیزی از امباب معیشت با خود از غایت اعتماد بر رزاقی حق تعالی نمی گذاشتند و روز نوروزی نو دستور العمل ایشان بود و همه از احوال این جماعه در کتاب نجات الرشید ایراد یافته آنجا باید دید و باوجود این حال اسلحه و آلات حرب برای دفع مخالفان همیشه با خود میداشتند تا اگر کسی بر حقیقت معامله اطلاع نمی داشت خیال میکرد که ایشان اغنیا اند *يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ اغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ* - و هرجا در شهر و بازار نا مشروعی و منهی میدیدند جبرا و قهرا رفته احتصاب میکردند و ملاحظه از حاکم نمی داشتند و اغلب اوقات غالب بودند و از حکام شهر هرکه موافق مذهب و مشرب ایشان بود درامداد می کوشیدند و هرکه منکر بود تاب مقاومت نداشت و کار بجائی کشید که پدر از پسر و برادر از برادر و شوهر از زن مفارقت گزیده در دایره مهدویه در آمده راه فقر و فنا پیش می گرفتند و میان عبد الله چون دید که شلیخ علائی با عوام و خواص بر افتاده و وقت صاف او را شورانده ازین معنی بهم بر آمده بملازمت و نصیحت گفت که روزگار امثال این امور بر نمی تابد و حق در زمان ما تلخ تر از حنظل گشته ازین وادی احتراز لازم شمرده یا خمول باید گزید یا راه مفر حجاز پیش باید گرفت *

* رباعی *

آن کس که ز غوغا نرهد وای برو

بر خلق جهان دل بنهد وای برو

در دست تقدیر نیست نقدی جز وقت

آن فیزگر از دست دهد دای برو

شیخ علائی بهمان وضع و حالت که داشت با شش صد و هفت صد خانه دار مردم بامید آنکه درین مفر شاید باعدیان و معتقدان این طایفه صحبت داشته روش اهل دوایر بداند متوجه گجرات شد و زمانی که از بیانه بقصبه بساور آمد جامع این اوراق را پدر مرحوم بملازمت او برد و از بهر خورد مالی صورت او مانند خوابی و خیالی در متخیله من مانده و چون بخواص پور نزدیک بچودھپور رسید خواص خان که دران سرحد نامزد بود اولاً باهتقبال او برآمده داخل زمرد معتقدان شد و چون بجماع مقید شده بود هر شب جمعه در منزل او صوفیان اجتماع می نمودند و شیخ علائی منکر سلاهی و مناهی و آمر معروف و ناهیبی منکر بود بنابر آن صحبت رامت قیامت و منع و زجر از نگاه داشتن حق سپاهیان علاوه آن گشت * مثل * ان قول الحق لم یترک لی صدیقاً - مشهور است و شیخ علائی بجهت بعضی موانع که پیش آمد از ائذای راه برگشته به بیانه مراجعت نمود و زمانی که اسلیم شاه در اگرة بر مسند حکومت استقرار گرفت و آرازة شیخ علائی بجمع او رسید میر سید رفیع الدین محدث و ابو الفتح تهنانیمیری و دیگر علمای اگرة را احضار فرموده شیخ علائی را باغواهی مخدوم الملک مولانا عبد الله سلطان پوری از بیانه طلب داشت او با جمعی از اصحاب مخصوص خود که همه یکتاپوش و مسلح بودند بر درگاه آمده و بر زمیناتی که در مجلس ملوک میباشد مقید نا شده سلام بر وجه مهنون بر همه اهل مجلس کرد اهلیم شاه جواب بکره گفته پرو و بر مقربان او وضع شیخ بسیار گران

آمد و مخدوم الملک خاطر نشان اعلی‌م‌شاه ساختند بود که این مبتدع
 دعوی مهدویت میکند و مهدی خود پادشاه روی زمین خواهد
 شد و چون سرخروج دارد واجب القتل است عیسی حجاب که
 نهایت درجه تقرب داشت و دیگر امر را چون شیخ علائی را در وضع
 نا مرادی با جامه‌های پاره و کفشهای کهنه دیدند به سلیم شاه گفتند
 که این مرد با این حال و با این هیأت می خواهد که پادشاهی
 را از ما بگیرد مگر ما افغانان همه مرده ایم و پیش از انعقاد
 مجلس بحث شیخ علائی بموجب عادت مغرب خویش چند آیت
 قرآنی را تفسیر کرده و چنان وعظی نافع بعبارتی بلیغ مشتمل بر ذکر
 مذمت دنیا و احوال قیامت و اهانت علمای زمان و سایر خطابیات
 گفت که سلیم شاه و دیگر امرای حضار مجلس را بآن قسوت قلب
 بسیار موثر افتاد و آب در چشم کرده حیران ماندند و اعلی‌م‌شاه
 از مجلس برخاسته و خود مقید شده از اندرون محل طعام برای
 شیخ و همراهانش فرستاد و شیخ نه خود ازان طعام تناول نمود
 و نه هنگام آمدن اعلی‌م‌شاه تعظیم او بجا آورد و بیاران خود همین قدر
 گفت که هر که را خوش آید بخورد و چون از پرسیدند که سبب
 امتناع از طعام خوردن چه بود جواب داد که طعام تو حقی مسلمانان
 است که بخلاف شرع زیاده از حق خود متصرف شده اعلی‌م
 شاه با وجود این خشم فرو خورده تحقیق آن بحث و تشخیص
 قضیه را بعلمای حواله کرد و شیخ علائی بقوت حدت طبع
 و صفای باطن بر هر کدام ایشان در بحسب غالب آمد و چون میر
 هدید رفیع الدین که وفات او در سنه اربع و خمسين و تسعمایه

امت (۹۵۴) در مقام ایراد احادیث [که در باب خروج مهدی
 موعود و علامات آن واقع شده] میشد شیخ علائی میگفت که شما
 شافعی مذهبید و ما حنفی و اصول حدیث شما دیگر و از ما
 دیگر توجیهات و تالیفات شما را درین مبحث چون قبول
 میداریم و ملا عبد الله را خود بحرف نمی گذاشت و میگفت که تو
 از علمای دنیائی و دزد دینی و مرتکب چندین فاشروعاتی
 بمذاهب که از دایره عدالت خارج افتاده و هنوز آواز سرود و ساز از
 خانه تو علانیه می شنوند و بموجب احادیث صحیح نبوی علیه
 الصلوة و السلام مگسی که بر قانورات نشینند بمراتب بهتر از
 عالمانی که در ملوک و سلاطین را قبله همت خود ساخته اند و در
 بدر میگردند * بیت *

علم کز بهر کج و باغ بود * همچو شب دزد را چراغ بود
 و امثال این مقدمات چندان در تحقیر و اهانت علمای غیر عامل
 میگفت و مستشهدات از آیات و احادیث می آورد که ملا عبد الله
 را مجال دم زدن باو نمی ماند و در اثنای بحث روزی اتفاقا ملا
 جلال بهیم دانشمند اگره آن حدیث را که در باب حلیه و علامات
 مهدی موعود ورود یافته چنین خوانده که اجل الجبهه یفتح جیم و
 تشدید لام بصیغه تفضیل مشتق از جلال شیخ علائی تبسمی کرده گفت
 که سبحان الله در میان عوام الناس خود را باعلم العلما شهرت داد
 و هنوز عبارت درست نمی توانی خواند چه جای نکات و اشارات
 و دقایق عوام حدیث نمیدانی که عبارت اجلی الجبهه امت که اعمل
 للتفضیل از جلاست نه از جلال که نام تو باشد او منفعل شده

دیگر دم نزد برین قیداس شیخ مبارک را میگویند که درین مجلس
 محمد شیخ علانی بود و ازان روز باز بمهدوی مشهور است و اسلم
 شاه فریفته به بیان و کلام او شده میگفت که تفسیر معانی قرآن
 میکرده باشی و پیغام به شیخ داد که ازین دعوی که مهدی موعودی
 باز آیی و آهسته در گوش من ازین سخن انکار بکن که من
 ترا بر تمام قلمرو خویش محتسب الهی میگردانم و تا این زمان
 اگر بی حکم من امر معروف میگردی حالا باذن من بآن امر قیام
 نمایی و اگر نه علمای زمان بقتل و صلب توفتوی داده اند و من
 ملاحظه می کنم و نمی خواهم که خون تو ریخته گردد شیخ که قدم
 بر قدم منصور مانده درین دعوی اسهل و درین مطالب جزئی ازو
 هم گذرانده بود بیم و هراس هیچ داوری نداشت و باوی همین
 می گفت که اعتقاد خود را بسخن تو چگونه تغیر دهم • بیت •

سلامت چو خواهی سلامت روانم

سلامت چو گم شد سلامت خطاست

و درین اثنا هر روز خبر با اسلم شاه می رسید که امروز فلان سردار
 افغانان در دایره شیخ رفته باو گروید و ترک علایق روزگار گفت و
 روزی دیگر بهمان ملا عبدالله ساعت بساعت اسلم شاه را تحریص
 و ترغیب بر قتل او می نمود آخر الامر اسلم شاه حکم بر اخراج
 شیخ نموده گفت که در مملکت من مباش و بدان برو چون شیخ
 علانی که از سالها باز هوای سیر کن و دیدن مهدوی آن دیار در سر
 داشت این مرده شنیده کرده *إِنَّ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةٌ* خوانده برخاسته
 بی توقف عازم آن ولایت گردید • بیت •

قاسم مخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن
شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرگسان

و بهندیه که سرحد دکن است رسیده و بهار خان الملقب باعظم
همایون سروانی حاکم آنجا او را چندروز در اولکه خویش نگاهداشت
و در دایره او درآمده هرروز پدای وعظ او میرفت و نیمه لشکر او
بلکه زیاده از آن باو گرویدند و این خبر را منتهیان بسلیم شاه رسانیدند
و عرق غیرت او بجذبش در آمد و مخدوم الملک صورت حال را
بصد آب و تاب خلاف واقع خاطر نشان اسلیم شاه ساخت و حکم
بطلب شیخ علائی صادر شد مقارن اینحال اسلیم شاه از آگره بجانب
پنجاب بقصد دفع فتنه نیازیان متوجه گشته بود چون صحافی بدانه
بمنزل بهر سور رسید مخدوم الملک بسلیم شاه گفت که از فتنه
صغیر که عبارت از شیخ علائی باشد چند روزی خلاصی یافتیم اما فتنه
عظیم یعنی شیخ عبدالله نیاززی که مرشد شیخ علائی و پیر نیازیان
است و پیوسته با سید و چارصد کس مسلح و مکمل در کوهستان
بدانه می باشد و افساد می نماید هنوز برپاست آتش خشم سلیم شاه
که تشنه خون نیازیان بود ازین نفس شعله زد و بمیان بهوه لوجانی
حاکم بدانه که از جمله برگزیدگان خاص شیخ عبدالله بود امر باحضار
شیخ فرمود و میان بهوه نزد شیخ رفته گفت که مناسب چنان
می بینم که شما روزی چند بموجب آنکه از بلا حذر گفته اند خود را
بگوشه بکشید و ازین شهر بجای دیگر انتقال نمائید تا شاید پادشاه
ذکر شما را فراموش سازد بار دیگر بر سر این حرف نیاید و دفع
الوقت کرده باشید و من نیز عذری پسندیده خواهم گفت . ع .

مدرس از بلائی که شب در میانست

این سخن او را شیخ عبد الله قبول نکرد و گفت این پادشاه است
غیور و مخدوم الملک پیوسته در انتها از فرصت است اگر بجای درتر
رفته سرا بطلبند آن زمان در مؤنث عظیم خواهیم افتاد بنابراین حالا که
بده گروهی رسیده باشد دیدن وی اولیتر است و اراده خداوندی
اینجا و آنجا در حال و استقبال مساوی است تا هرچه مقدر
است خواهد رسید - العبد یدبر و الله یقدر • بیت •

عنان کار نه در دست مصلحت بین است

عنان بدست قضا ده که مصلحت اینست

تا شبشب از بیانه روان شد و صباح وقت کوچ اسلیم شاه را در سر
سواری دید و گفت السلام علیک درین حین میان بهوه قفای او را
گرفته خم ساخته گفت که شیخا پادشاهان اینچنین سلام میکنند
شیخ به تندی جادب از دید و گفت سلامی که سنت است و یاران
بر رسول صلی الله علیه و آله وسلم کردند و رسول صلی الله علیه
و آله وسلم بر ایشان رضی الله عنهم گفته اند همین است من
غیر این نمی دانم اسلیم شاه اعراضی شده که پیر علائی همین است
ملا عبد الله که در کمین بود گفت همین اسلیم شاه فرمود تا
او را بی تحاشی زیر لگد و مشمت و چوب و تازیانه گرفتند و شیخ
تا زمانی که شعور داشت همین آیه کریمه میخواند که رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا
ذُنُوبَنَا وَ اِسْرَافَنَا فِيْ اَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ اَدْمَانَنَا وَ اَنْصُرْنَا عَلٰی الْقَوْمِ
الْكَافِرِيْنَ - اسلیم شاه پرسید که چه میگوید ملا عبد الله گفت که
شمارا و مارا کافر میخواند اسلیم شاه شدت و غلظت ورزیده بدشتر

از پیشتر مقید به عقوبت و تعذیب او گشته تا یک ساعت بدش
سواره ایستاده او را لت میفرمود چون دانست که نفس از او منقطع شده

• بیت •

نفسی در میان میانجی بود • آن میانجی هم از میان بوخاست
ماند روان شد و شیخ را که رمقی در تن باقی مانده بود درخام
پیچیدند و تا یک شب و روز او را در جای آتش گرم نگاه داشتند تا بحال
آمد و این واقعه در سنهٔ خمس و خمسین و تسعمایه (۹۵۵) روی
نمود و بعد از صحت از بیدار قطع نظر نموده سیاحت گزید و چند گاهی
در افغانستان روه و چند گاهی در میان افغانان پتن سرحد بجواره
صابین انبیر و انبیر سر بهر می برد و چنین میگفت که این بود
ثمرهٔ صحبت ارباب قیل و قال • نظم •

ای خداوندان حال الاعتبار الاعتبار

وی خداوندان قال الاعتذار الاعتذار

عاقبت بفرهنگ آمده از راه و روش مهدویت بالکل ابا آورده و
سایر مهدویه را از ان اعتقاد باز داشته پرورش متشرعان عامهٔ اهل
اسلام سلوک می ورزید تا در سنهٔ نهمصد و نود و سه (۹۹۳) زمانی
که بندگان حضرت متوجه آنک بفارس بودند او را طلبیده پارهٔ زمین
و معاش بنام او و فرزندانش او در سهرورد انعام فرمودند و در سنهٔ الف
(۱۰۰۰) در سن نوک سالگی تخمیناً عالم فانی را پدر او کرد • رباعی •

گر خنگ فلک عمان بدست تو سپرد

ور نقد زمین جهان بیای تو شمره

گر دانش تو هدی ز ابلاتون بره

اینها همه هیچ ست همی باید مرد

و بعد از آنکه اسلیم شاه فتح فیلیان کرده با گره مراجعت نمود ملا
عبد الله اسلیم شاه را محرک شد و سرود بیدارستان داده باز برین
آورد که شیخ علائی را از هندیه طلبیده برو اجرای حد فرمایند و باقیم
وجوه خاطر نشان او ساخت که حکم باخراج شیخ علائی شده بود
و حال آنکه بهار خان مرید و معتقد او گشته و تمام لشکر باو
گرویده چنانچه خویشان از هم تبرا جسته بمنزله او در آمده اند
و احتمال خلل در ملک است اسلیم شاه او را از انجا طلب نموده
نسبت به پیشتر خون بیشتر مقید شده تا آن قضیه بفیصل رسد و
چون ملا عبد الله را صاحب غرض دانسته بود و عالمی دیگر را از
علمای دهلی و اگر قابل تشخیص این بحث نمی یافت شیخ
علائی را درین مرتبه حکم کرد تا در بهار پیش شیخ بده طیب
دانشمند که شیرخان از نهایت اعتقاد کفش پیش پای او می نهاد
و بر ارشاد قاضی شرحی معتبر نوشته و مشهور است فرستند و
بموجب گفته او عمل نمایند شیخ علائی چون انجا رفت از اندرون
خانهای شیخ بده طیب آواز سرود و ساز شنید و بعضی مکاره طبعی
و شرمی دیگر نیز که ذکر آن استهچانی صریح دارد در مجلس او
دید و بی اختیار امر معروف و نهی منکر کرد شیخ بده چون بسیار
فانی و معمر بود و قدرت تکلم زداشت اولاد و احفادش جواب دادند
که بعضی رسوم و عادات که در هندوستان شایع شده از ان قبیل است
که اگر آنها را منع کنند کیف ما اتفاق ضرری و نقصانی
دنوی و جانی و بدنی بمانع عاید شود زنان هندیه که طایفه

ناقص اند آن نقصان را نتیجه احتساب می دانند و در آن صورت
 کافر میشوند بهر حال در تجویز فسق از تجویز کفر شاید بزه کمتر
 باشد شیخ علائی گفت این خیال نامد است باین دلیل که زمانیکه
 نقصان دنیوی در اعتقاد ایشان نتیجه تغییر نامشروعی باشد و امر
 معروف را سبب موت شخصی و ضرر مال و جاه او دانند از
 اول مسلمان نیستند تا ملاحظه اسلام ایشان کرده شود و سخن در
 صحت نکاح است چه جای آنکه غم مسلمانی ایشان باید خورد که
 البناء علی الفاحشانه - آنجماعه ملزم شدند اما شیخ بده طیب
 از روی انصاف در مقام اعتذار و استغفار در آمده شیخ علائی را
 تحسین نموده بتعظیم و احترام تمام پیش آمد و اول مکتوبی
 باملیم شاه نوشت باین مضمون که چون مسئله مهدویه موقوف
 علیه ایمان نیست و اختلاف بسیار در باب تعیین علامات مهدی
 واقع است بنابراین حکم بکفر و فسق شیخ علائی نمی توان کرد
 غایتش شبهه او را مرتفع باید ساخت اینجا کتاب کمیاب است
 و در کتاب خانه علمای آنجا بسیار خواهد بود تحقیق فرمایند -
 فرزندان شیخ خاطر نشان او گردانیدند که مخدوم الملک صدرالصدر
 است این که مخالفت او مینمایند البته باعث طلب شما
 میگردد و درین وقت پیری این همه مسافت راه بعید طی نمودن
 و مرتکب مشتاق شدید شدن از مصلحت دور است بنابراین نوشته
 اول را فسخ نموده خواهی نخواهی از جانب شیخ بده خطی
 مشتمل بر خوش آمد ملا عبد الله پنهانی باملیم شاه نوشتند که
 مخدوم الملک امروز از علمای محققین است سخن سخن او و فتوی

فتوی اوسمت و دران هنگام که اسلیم شاه در مقام پنجاب بود شیخ علائی در مقام بن بارو رسید چون خط سر بمهر شیخ بده طبیب را خواند شیخ علائی را نزدیک طلبیده آهسته گفت که تنها بگوش من بگو که ازین دعوی تائب شدم و مطلق العنان فارغ البال باش شیخ علائی بسخن ار گوش نکرد و ملتفت نشد اسلیم شاه مایوس گشته بملا عبد الله گفت تو دانی و این بگفت و بحضور خود چند تازیانه زدن فرمود و شیخ علائی خود در گلو جراحات طاعون که دران سال در جمیع ممالک هند شایع شده بود و اکثری از خلائق تلف شده بودند داشت چنانچه فتیله دران میبرفت و محنت سفر علاوه آن گشته بود و از رومقی بیش نمانده تا در تازیانه موم حان علوی او قالب سفلی را گذاشته باشد *فَإِذَا فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ - بِرَوَازِ كَرِيٍّ وَ فِي نَزْهَتِكَ مَالِ الْعَيْنِ رَأَتْ وَلَا أُنْ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ فِي قَلْبِ بَشَرٍ - آرام گرفت و بعد از آن جثه نازک او را بپای پهل بسته باز راه در اردو گردانیدند و حکم فرمودند تا قالب او را دفن سازند و سوکلان گماشتند و در همان ساعت صرصر تندبک چنان وزیدن گرفت که مردم گمان قیامت بردند و در تمام لشکر غلغله ماتم عظیم افتاد و زوال دولت اسلیم شاه را عنقریب مترصد بودند و شباشب میگویند که چندان خرمن گل ها بر قالب شیخ ریخته شد که دران پنهان گشته حکم قبر او پیدا کرده بود و بعد ازین قضیه (†) زوال شد و دولت اسلیم شاهی بدو سال نکشید و بعینده مانند قضیه سلطان*

جلال الدین فیروز شاه خلجی بود بعد از کشته شدن سیدی موله بلکه
 انقضای عهد سلیم شاه مریترا از عهد او شد و باعث این دل آزاری را
 مردم همه از ملاء عبد الله که همیشه درویش آزار بود میدانستند
 و الحق هم چنان بود و این واقعه در سنهٔ سبع و خمسين و تصعمایه
 (۹۵۷) روی داد و جامع اوراق که در آن زمان ده ساله بود این دو تاریخ
 یافت اول ذاکر اله دوم سقا هم ربهم شراباً و از جملهٔ وقایع عهد سلیم
 شاهی قتل خواصخان سمت مجمل این قضیه آنکه خواصخان چون بعد از
 جنگ نیازبان گریخته بدامن کوه رفت اعلیم شاه تاج خان کرانی را
 که برادر سلیمان کرانی و عالم ترین و فاضل ترین سلسلهٔ افغانان بود
 در آن حدود نامزد گردانیده از مقام بن بار فرمان نوشت که خواص
 خان را هر چند بعهده و سوگند هم باشد از کوه فرود آورده کار او را تمام
 سازی و بجهت استحکام امکان آن جدال تاج خان چون کاری نتوانست
 کرد فرمان عهد و قول سلیم شاه را بار فرستاد او از روی مسلمانانها
 بار کرده آمده تاج خان را دید و تاج خان در ساعت او را بقتل
 رسانیده سرش را نزد سلیم شاه در قصبهٔ بن فرستاده جسد او را در
 قصبهٔ مرستی از نواحی منبیل دفن ساخته از انجا بدلهلی آوردند
 و این واقعه در سنهٔ تسع و خمسين و تصعمایه (۹۵۹) روی داد و
 مصیبت بعالم شد تاریخ یامتند (†) و یکی از جملهٔ علو همت او این
 بود که همراه شیر شاه چون بکاپی رسید دو لک روپیه بحلوانیان آن بلده

(†) در - مصیبت بعالم شد - نهصد و هشتاد و نه عدد است

پس خلاف ظاهر *

داد تا بهر روز نبات مصری را بر نتهن بدور میفرستاده باشند و هم چنین تمام باغات انبیه بیانه را زر داد تا انبیه هر روز در منازل امرا و فقرا می رسانیده باشند در همین اثنا اجل شیر شاه رسید و سلیم شاه کسان گماشت تا مبلغ بیست و چهار هزار روپیغه او باز یانست نموده از وجه بقایای آن زر تحصیل کرده و اصل خزانه او گردانیدند و در همین حال شیخ عبد الحی واد شیخ جمالی کذبوی دهلوی که بفضایل علمی و شعری آراسته و صاحب سجاده و ندیم و مصاحب خاص الخاں سلیم شاه بود و دیعت هیات سپرد و سید شاه میر آگره این تاریخ یافت

• بیت •

گفت نامم همی شود تاریخ • بنده وقتی که در میان نبود
و از جمله وقایعی که در ایام اقامت سلیم شاه در مقام بن روی
نمود آن بود که روزی احلیم شاه مابین دو نماز برای راهداری
مربع نشسته جریده از اردو بطریق عادت معهود بسیر قلعه مان کهر
که به صفت پنج شش کروه تخمینا بود میرفت ناگاه شخصی از
سر گذشته و همراه گرفته و شمشیری در بغل بموجب مثل تابط شرا
پنهان کرده بیهانه داد خواهی پیش آمده زخمی برو انداخت
و سلیم شاه آن را بچابک دمتمی و چستی بر مرتازیانه گرفت
و دهنه تازیانه را قطع نموده روی او را اندکی مجروح ساخت و چون
دمت برای زخم دیگر برداشت سلیم شاه چستی زده خود را بالای
آن هاچی انداخت و شمشیر را از دست او کشیده درین هنگام
دولت خان اجیاره (؟) بن «زاول خان که منظور دل نشین و محبوب
دل پسند سلیم شاه بود تاخته آمد و زخمی بران شخص انداخت

و دیگران هم رسیده ازو پرسیدند که ترا برین فعل که باعث بود
 سلیم شاه برین معنی راضی نشد گفت این مردک خانهای بسیار
 کسان را خواهد سوخت زود تر او را بقصاص رسانید اما آن شمشیر
 را شناخت که باقبال خان داده بود و این اقبال خان از اراذل و
 اسافل هندوستان بود که چند گاه خدمت شیر شاه میکرد و چون
 بمیدار قبیح منظر بود و دنی و ابله و کریه و محقر او را رحمة اللہی
 که در هند عبارت از جولاہہ باشد می گفتند و اسلیم شاه او را از
 اسفل السافلین بر آورده باطن علیین درجہ تقرب رسانیده محسود
 امرای عظیم الشان خود ساخته یک ساعت از خود جدا نمی
 گردانید و ازان روز باز که آن شمشیر را شناخت منصب او را گرفته
 مظهر کل شیعی بر جمع الی اصله گشت و هر چند امرای افغان ترغیب
 بر قتل او کردند گفت مرا شرم از تربیت خود می آید • بدت •
 چوب را آب فرو می نبرد دانی چیست
 شرمش آید ز فرو بردن پرورد خویشت
 و اسلیم شاه که بهمین طور بر افغانان بد گمان بود حالا خود علت
 مرکب شد و ادیون در شراب او افزود و سار گزیده زهر نوش کرد
 تشنه خون افغانان گشته و بعزم استیصال ایشان بیشتر از پیشتر
 یکرویه شد و روزگار بنزبان حال همین بار میگفت • بدت •
 بنیاد کرد که کنی خانمان خراب های خالمان خراب چه بنیاد کرد
 و بعد ازین وقایع اسلیم شاه مراجعت نموده بجانب گوالیار که پای
 تخت ساخته بود توجه نمود چون بدہلی رسید خبر آمد که محمد
 ہمایون پادشاه بکنار آب نیل بقصد تسخیر هند رسیدند و اسلیم شاه

که این خبر شنید زلو برگلو چهپانده بود دران ساعت جدا کرده و آب بر سر نارنجته و گلو را بلته بسته سواری فرمود روز اول سه کروه راه طی نموده منزل ساخت و عام و خاص لشکر او که از قلاشی بجان آمده بودند چون گلو بختگان بی اختیار از دنبال روان شدند و بعضی وزرای دولت خواه او بعرض رسانیدند که چون غنیم قوی بمقابله آمده و سپاهیان خراب اند اگر ادای مراجب حکم شود مذاصب دولت است اسلیم شاه جواب داد که درین وقت اگر زر خواهم داد حمل بر زبونی و احتیاج من خواهند کرد بذایر آن بعد از این فتح باز گشته علونگ دو ساله را بیک قلم حکم میدنم لشکریان صبر کرده راه در جگر ندا شده مترصد لطیفه غیبی و منتظر آنت ناگهانی می بودند با وجود بی سامانی بیورت رسیدند و زمانی که بعرض اسلیم شاه رسانیدند که تورخانه طیار هست اما گاران ارابه در گوالیار گذاشته اند چه حکم میشود گفت چندین هزار پیاده و جاله چه کار می آید که ماهیانه صفت میگیرند و این جماعه را گاز و خراعتبار نموده ارابه کشی فرمود و ما صدق این بیست درست آمد

• بیست •
این که تو بیدنی نه همه مردم اند • بیشتیمی گاو و خری بی دستک و بعضی دیگرها ازان قبیل بود که هر کدام را هزار هزار کس دو دو هزار کس کمتر و بیشتیمی کشیدند و باین سرعت در عرض هفت روز به پنجاب رسید و همایون پادشاه خود بنا بر بعضی مصلحت ها تا بنهر در دامن کوه شمالی از حد کشمیر رفتند مراجعت بجانب کابل فرمودند چنانچه نبذی ازین احوال بطریق اجمال

بجای خود مذکور خواهد شد الهاء الله تعالی و املیم شاه نیز این خبر را شنیده از لاهور بصرعت در گوالیار رفته قرار نمود و درین اثنا در نواحی قصبه البیڑی رفته بشکار مشغول بود که جمعی از لوندان باغجوی بعضی امرا سر راه او را گرفته قصد غدیر داشتند و منتهی این خبر را به سلیم شاه رسانید او برآه دیگر بشهر در آمده و جمعی را مثل بهاء الدین و محمود و صدا که سرفتنه ارباب غدیر بودند بقتل رسانید کسانی را که گمان بد بر ایشان داشت مقید می ساخت و می کشت و در خزانه کشوده حکم عام کرد که علوفه دو ساله پناهی را بدهند و فرامین باصرای پنج هزاری و ده هزاری باین مضامین نوشت و بعضی یافتند و اکثری نه در همین چین که سپاه غنیم غالب تر از هر غالب است (†) برو تاختن آورد

• بیت •

آن یکی خر داشت پالانش نبود • یافت پالان گرگ خورا در ریون
و مقدمه بعضی از آن سپاه میگویند دنبلی بود که در حوالی مقعد
او بر آمد و بعضی سرطان می گفتند و از درد بیقرار گشت خون
کم کرد هیچ فایده نداشت و در وقت اضطراب و بیطابندی گاه گاهی
میگفت که من خدا را اینچنین غالب نمی دانستم درین حالت
هم تا زمانی که شعور داشت دولت خان را در مقابله خود نشستن

(†) همچنین در هر سه نسخه و غالباً بدین املوب بوده - در
همین چین سپاه غنیم اجل که غالب تر از هر غالب است برو
تاختن آورد -

می فرمود و نظر بغیر از روی او در جانب دیگر نمی گذاشت

• بیت •

ندهد جان فرشته را محمود • تا نه بیند ورا به شکل ابرار

و با وجود آنکه بی شعوری برو غالب آمده بود گاهی که چشم
میگشاد همین بر زبانش معرفت که هیاره (؟) کجا مت و می گویند
با آنکه از پهلوتی به پهلوی دیگر گشتن برو هر زمان دشوار منمود
رضا برین معنی نداشت که دولت خان را تصدیع داده امر
بمقابله او فرمایند بلکه می گفت که روی مرا بجانب او نگردانید
روزی او را حاضر دیدید پرسید که کجا باشد گفتند بخانه یکی از
خویشان رفته خواهد بود و دانست که ظاهراً بدبگران زمانه سازی
می کند در همان ساعت دولت خان رسید و اعلیام شاه این
بیت خواند •

• بیت •

قدر من می نشناسی که چسام بونفا

باش تا صحبت یاران دگر دریابی

وازنقات محمود امت که اعلیام شاه بخزینة دار حکم فرموده بود که
در روزی بجهت خرج دولت خان تالک تنگه خود نا پرسیده بدهد
اما بالا تر از آن پرسیده بتصرف او باز گذازد غرض چون کار روز بروز
بلکه ساعت بساعت بروتنگ شد اطبا از معالجه عاجز آمدند • بیت •

درین دقیقه بماندند جمله حکما

که آدمی چه کند با قضای کن فیکون

اصول نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل

به لای عجز فرو رفته پای افلاطون

صلاح طبع چو موی نساد روی نهان

بماند بیده در دست بوعلی قانون

تا آنکه ازین عالم پر حضرت بصد داغ حسرت درگذشت و ملک را
بگام دشمنان درگذاشت و مدت حکومت او نه سال بود و لعشش او را
در مہررام برده پهلوی قبر پدرش دفن نمودند و این واقعه در حنہ
نه صد و شصت و یک (۹۶۱) روی داد و از اتفاقات آنکه درین
همین سال سلطان محمود گجراتی که پادشاهی بصفقت نصفت و
عدالت و خداپرستی آراسته بود بدست برهان خدمتگار لبرهان له شربت
شهادت چشید و نظام الملک بجزی پادشاه دکن مهاجر بجز فنا
شد و مدرسید نعمۃ اللہ رشوتی تخاص که از فضلی بی نظیر و
مصاحب عالی اعلیم شاه بود این تاریخ یافت

• بیت •

•• خسرو را زوال آمد بیک بار

که هند از عدل شان دار الامان بود

یکی محمود شاه شاه گجرات

که همچون درات خود نو جوان بود

دوم اسلم شاه آن کن احسان

که فرزندای عزیز شیر خان بود

موم آمد نظام الملک بجزی

که در ملک دکن خسرو نشان بود

زمن تاریخ فوت این •• خسرو

چہ می پرسی زوال خسروان بود

اعلیم شاه باوجود ناخواندگی ابیات تقریبی بیدار بخاطر داشت و